

جستاری در چیستی مکتب اهل رأی

نگارنده: حیدر حمید^۱

چکیده

اهل رأی، اصطلاحاً به اندیش‌مندانی گفته می‌شود که به مبانی دینی، از نگرانی دیگر می‌نگریستند، از نگرگاه رأی و خرد انسانی. آنان باور داشتند که خرد باور وحی است و وحی باردهنده خرد. بنای دین را بر فقه می‌دانستند و در پذیرش احادیث نیز به شدت سخت‌گیر بودند. تحقیق پیش رو، به هدف معرفی این مکتب فقهی وجود یافته است. از آن جایی که فقه حنفی و مذهب امام ابوحنیفه بر پایه این مکتب بنیافته و امروزه یگانه یادگار آن مکتب پُر حاشیه است؛ این نوشته می‌تواند زوایا و خفایای بیش‌تر آرای بزرگان اهل رأی را برآفتاب افکند. نویسنده با استفاده از منابع اصولی، فقهی و تاریخی و با شیوه توصیفی-تحلیلی این نوشته را سامان بخشیده و خواسته تا به این پرسش‌ها پاسخ‌های مقنعی فراچنگ آورد: مکتب اهل رأی چه‌سان به‌وجود آمد؟ چه کسانی علم رأی‌گرایی را به دوش کشیدند و چه‌گونه آن را بدل به یک نهضت فراگیر کردند؟ اهل حدیث چه کسانی بودند و تفاوت راه و رأی آنان با اهل رأی چه بود؟ یافته‌های نگارنده نشان می‌دهند که: رأی‌گرایی در اسلام پیش از این که ریشه برون‌دینی داشته باشد، ریشه درون‌دینی دارد و اهل رأی با دریافتن روح دین، دست در دست رأی نهادند و به مضاف مسائل نوپدید رفتند، که پاسخ صریح آن را در ظاهر نصوص نمی‌یافتند. آنان به دین از منظری گسترده‌تر می‌نگریستند و نسبت به سایر مذاهب فقهی، به‌تر و بیش‌تر مقولات زمان و مکان را می‌شناختند و به‌خوبی توانستند در عرض آن، آرای فقهی خود را عرضه کنند.

واژه‌گان کلیدی: اهل رأی، اهل حدیث، مذهب حنفی و مدرسه کوفه.

مقدمه

در درازای تاریخ تشریع اسلامی، مذاهب و مکاتب پُرشماری به وجود آمد، که یکی از آن میان، مکتب فقهی «اهل رأی» است. پیش وایان این مکتب، راه و کار خود را برگرفته از متون دینی می دانستند و روی آوردن به رأی در قضایای نوپدید را، حکم شرع می گفتند؛ از همین رو، هسته های بنیادی این مکتب را در احادیث پیامبر نهفته می دیدند و با دست اندرزدن به احادیث فراوانی می گفتند، که پیامبر علیه السلام گاه با رفتار خویش و گاه در گفتار خویش به اصحاب خود می آموختانند که اگر بعد از درگذشت ایشان در برابر مسائلی قرار گرفتند که پاسخی برای آن در ظاهر قرآن و سنت نبود، چه کنند. یاران ایشان _هرکدام با تفاوت احوال و توانایی های ذاتی خود_ به حقیقت این آموزه ها راه یافتند و در مقام عمل، به اجرایی کردن آن دست یازیدند. خلیفه دوم مسلمانان، عمر بن خطاب، با برگزیده شدن به عنوان امیر مسلمانان، رأی گرایی را در قالبی گسترده تر و عملی تر به کار بست. او به همان سانی که سعی در برچیدن ناهم‌واری ها از مسیر زنده گی ساکنان خلافت اسلامی داشت، تلاش در جهت برداشتن گره های فرو افتاده بر سر راه فکر و عمل مسلمانان را نیز داشت. مسایلی را که در دوره خلافت او پدید آمد و نص صریح برای آن وجود نداشت در پرتو رأی روشن کرد و در مواردی هم بر مبنای «فقه مقاصد» به اصدار حکم پرداخت. عبدالله ابن مسعود را که از صحابه های پُرکار و پُر تلاش پیامبر صلی الله علیه و سلم بود به منظور ارشاد و افتاء به کوفه فرستاد. پور مسعود با قدم گذاشتن در کوفه، چراغ دین و دانش را در هر خانه یی روشن کرد و به بسط آموزه های دینی پرداخت. علقمه نخعی را که مردی ستره دل و پاکیزه رفتار بود در حضور خود بار داد و او را با دقایق معارف اسلامی آشنا کرد و نخعی، این معارف رهایی بخش را با ابراهیم نخعی به اشتراک گذاشت و او را بر ستیغ بالنده گی نشاندد. حماد بن ابی سلیمان از حضور این عظمای کسب دانش کرد و با کنار هم نهادن آرای آنان، مجموعه یی بر ساخت که بعدها نام «اهل رأی» بر آن گذاشته شد. ابوحنیفه نعمان با حضور در جلسات بحث و فحص و درس و تحقیق علقمه و حماد رسماً در شمار اهل رأی قرار گرفت و با تلاش، زحمت کشی و ایثارگری به مروج و مُحی بلامنازع مکتب اهل رأی قد برافراخت و با درگذشت حماد، بر مسند پیش وایی اهل رأی تکیه زد و شاگردانش آرای اصلی و اصولی این جریان فقهی را در کتاب ها و صحیفه ها ضبط و ثبت کردند، که رسماً جریانی در تاریخ تشریع اسلامی ثبت گردید با نام «اهل رأی». پیش قراولان مذهب حنفی، این آرا و اندیشه ها را بسط دادند و با نشر و پخش آن در ممالک اسلامی به عنوان یگانه سکان داران مکتب رأی شناخته شدند. این جریان با منصوب شدن امام ابویوسف بر مسند سترگ قاضی القضاات جهان اسلام توسط خلیفه عباسی هارون الرشید، گسترش یافت و در تمام محاکم، آرای این نحله فقهی به گونه رسمی وارد شد. فقیهان اهل رأی نخستین کسانی بودند که دست خرد را گرفتند و پایش را در ساحت مباحث دینی گشودند و برای نخستین بار

احکام را در پرتو مقاصد شریعت مورد خوانش قرار دادند. اهمیت جُستار پیش رو در آن است که می‌خواهد «اهل رأی» را به معرفی گیرد و تفاوت‌های این مکتب را در برابر «اهل حدیث» نشان دهد و روی چرایی ایجاد و چه‌گونه‌گی بالنده‌گی و عوامل افول و هبوط آن انگشت گذارد. عمده‌ترین هدفی که باعث آفریده‌شدن این نوشته شده، این است که پهلوهایی پیدا و پنهان مکتب اهل رأی را به نمایش گذارد و به نقدها و ایرادهایی که بر این مکتب فقهی وارد می‌شد، پاسخی بیابد. اصلی‌ترین پرسشی که در طول و عرض این نوشته به آن پاسخ داده شده، چه‌گونه راه‌دادن عقل در ساحت دین توسط اهل رأی بوده است. نیز ایرادهایی را که مخالفان این نحله طرح کرده‌اند تا چه اندازه پذیرفتنی و مستدل بوده و چه‌سان قابل اعتبارسنجی اند؟ از نویسندگان پیشین، حافظ ابن‌حزم ظاهری در «الاعراب عن الحيرة والالتباس الموجودین فی مذاهب اهل الرأي والقیاس» و از نویسندگان معاصر، ادریس جمعه در «الرأی وأثره فی الفقه الاسلامی» و مختار قاضی در «الرأی فی الفقه الاسلامی» به گونه مستقل و نویسنده‌گانی هم در کُتب تاریخ فقه، اصول فقه و تشریع صفحاتی را به این مبحث اختصاص داده‌اند؛ با وجود این که اهل رأی پیوسته در آوردگاه جرح و نقد فراوان قرار داشته‌اند، تا کنون کتابی مستقل و مقاله‌بی هم که به‌صورت علمی در این خصوص به طرح بحث بپردازد، به پاریسی نوشته نشده و یا هم اگر نوشته شده، با تلاش‌های فراوانی که صاحب این قلم انجام داده، بدان دست نیافته است؛ از این حیث این یادداشت کوتاه به عنوان نخستین پژوهش، امیدوار است زمینه را برای کنکاش‌های درازدامن در این حوزه هم‌وار کند.

واژه‌گان بحث

۱. اهل رأی

۱-۱. اهل

واژه‌شناسان برای «اهل» معانی متعددی را برشمرده‌اند، که معانی زیر از آن شمار اند: شایسته، سزاوار، مستحق، ازدر، بایا، بایسته، موافق، باشنده، جایی، انیس، مردم، مردمانِ خانه، زن، دارنده، خودی، سازگار، واقف، زنده‌دل، محرم، جوان‌مرد، سربه‌زیر (مقابل سرکش)، هم‌راز، صاحب و ... معنایی که در این جا مطمع نظر است، معنای اخیر «اهل» است؛ یعنی صاحب. اهل رأی، یعنی صاحب رأی.

دو کس پرور ای شاه کشور گشای یکی اهل رزم و دگر اهل رأی

(سعدی؛ ۱۳۸۵: ۳۵۲)

یکی گفت از آن حلقه اهل رأی عجب دارم ای مرد راه خدای

(همان؛ ۴۱۹)

۱-۲. رأی

رأی، مأخوذ از رأی، یری، رأیا؛ به معنای فکر، خرد، اندیشه، پنداشت، تدبیر، صلاح، صواب، مصلحت، اقتضا، فرمان، نظر، علاج، چاره، راه، قصد، عزم، عزیمت، صریحت، میل، تمایل، نظر، عقیده، بصیرت، عقل و... آمده است. در نزد علمای پیشین اصول فقه، تعریف مشخصی از رأی وجود ندارد و در مواضع مختلف، تعاریف متفاوتی یافته است؛ گاه به معنای اجتهاد به کار رفته و گاهی هم به معنای قیاس، استحسان و استصحاب؛ اما علمای معاصر رأی را این گونه تعریف کرده‌اند: باورمندی به یکی از دو نقیض در حکم شرعی از روی گمان غالب و یا گفته‌اند: بهره‌وری از اندیشه و تفکر با استفاده از وسایلی که شارع برای استنباط احکام فاقد نص صریح تعیین کرده است (جمعه؛ بی‌تا: ۱۱). ابن قیم جوزی در تعریف رأی می‌گفت: آن چه قلب بعد از فکر و تأمل برای دریافتن پهلوی درست مسأله بدان دست‌یازد؛ به سخن دیگر، در مسأله‌یی که نصی در آن خصوص وجود نداشته باشد و فقیه بر آن چه از دین بر وجه عام می‌داند، یا مشابه امر منصوص دیگری باشد، حکمی را صادر کند که در این صورت رأی شامل قیاس، استحسان، مصالح مرسله و عرف نیز می‌گردد (ابوزهره؛ ۱۹۴۷: ۱۱۷).

همو در إعلام الموقعین، رأیی را که در ساحت دین مورد استفاده قرار می‌گیرد به سه بخش تقسیم کرده است: رأی باطل، رأی صحیح و رأیی که در موضع اشتباه قرار دارد. گونه نخست رأی را از ریشه نادرست می‌داند و عمل، فتوا و حکم بدان را نامشروع می‌گوید. قسم دوم را جایز می‌شمارد و عمل و فتوی به آن را بدون مانع می‌داند؛ اما قسم سوم را در وقت «اضطرار» و «ضرورت» که هیچ چاره دیگری نباشد، مجاز می‌داند؛ البته با این شرط که مردمان در گزینش و عدم گزینش و انجام و عدم انجام آن مختار باشند و کسی به اجزایی کردن آن مجبور نشود؛ چونان مباح‌شدن شیء ناجایز برای شخص مضطر و همچنین با شرط عدم افراط و تفریع و تولید و توسیع در آن^۲ (ابن قیم؛ ۱۴۲۳: ۲ / ۱۲۵).

در تحقیق پیش رو، رأی به معنای بهره‌وری از اندیشه و خرد در مواضع فاقد نص صریح، به کار رفته است.

۲. فرق رأی با قیاس

هرچند تعدادی از نویسندگان متقدم در آثار خویش قیاس و رأی را به یک معنا به کار برده و در مواضعی یکی را در جای دیگر به کار برده‌اند؛ با دقت بیش‌تر در کاربرد کنونی قیاس و رأی، مشخص

۲. ادريس جمعه اقسام سه‌گانه رأی را در «الرأى و اثره فى الفقه الاسلامى» از صفحه ۱۳ تا ۱۵ به تفصیل آورده‌است؛ برای مزيد معلومات بدان جا مراجعه شود.

می شود که قیاس با رأی تفاوت بسیار دارد. بارزترین تفاوت آن در این است که قیاس به نحوی به قرآن یا سنت بر می گردد؛ زیرا در قیاس لازم است که حکم اصل به نص یا اجماع ثابت شده باشد؛ درحالی که رأی در مورد فقدان دلیل است. در دوره های خلفای راشدین، هم رأی به کار بسته شد و هم قیاس. عمر بن خطاب (رض) در خطاب به قاضی بصره، ابوموسی اشعری فرمود: القضاء فريضة محكمة و سنة متبعة... الفهم! الفهم! فيما تلجلج في صدرک مما ليس في کتاب و لا سنة. فاعرف الأشباه و الأمثال؛ فقس الأمور عند ذلك... (ابن قیم؛ ۱۴۲۳: ۱ / ۸۵)؛ یعنی داوری وظیفه یی مهم و طریقه یی لازم الاتباع است؛ بر تو لازم است، آنچه را که به خاطر می رسد و در قرآن و سنت درباره آن چیزی گفته نشده، به درستی بفهمی... در این گونه موارد ناچار باید امور همانند و همسان را بیابی و مورد مسکوت را به نظیر و مانندش قیاس کنی؛ و سخن مشهور عبدالله بن مسعود در این خصوص به ترین دلیل است؛ فاذا سألتهم عن شيء، فانظروا في كتاب الله، فان لم تجدوه في كتاب الله ففی سنة رسول الله، فان لم تجدوه في سنة رسول الله فما اجمع عليه المسلمون، فان لم يكن فيما اجمع عليه المسلمون، فاجتهد رأيك / مطابق قرآن و سنت پیامبر ^{علیه السلام} قضاوت کن و اگر در این دو منبع دستوری نیافتی، به اجماع مسلمانان مراجعه کن؛ اگر آن جا هم چیزی به دست نیامد، رأی خود را به کار بند.

۳. مکتب اهل رأی

مکتب اهل رأی، به سازمان واره فقهی یی گفته می شود که فقه را اساس دین می داند و به حجیت عقل در ساحت دین باورمند است و در پذیرش احادیث نیز به شدت سخت گیر (واصل؛ بی تا: ۹۱). در تاریخ تشریع، اهل رأی به کسانی اطلاق شده که با ژرف اندیشی و تأمل دقیق در متون دینی برای رسیدن به حکم الهی درباره موضوعی، رأی خود را ابراز می کردند. این وصف شامل همه پیش وایان فقه می شود؛ زیرا هر یک از آنان در اجتهادش بی نیاز از حُسن نظر و چاره اندیشی و دادن رأی نبود؛ ولی حد اکثر به فقه های مدرسه فقهی که در عراق (کوفه) ساکن بودند، اطلاق می شود. آنان در استدلال به متون، رأی خود را اعمال می کردند. علت نامیدن آنان به اهل رأی اعتماد بر رأی و قیاس در بسیاری از مسائل و احتیاط در عمل به بسیاری از احادیث آحاد درباره مسائل است؛ با این که این احادیث از حیث ظاهر مخالف با کتاب بودند، یا راوی این اخبار، فقیه نبوده یا راوی اصل روایت فرع را انکار کرده است، یا خبر واحد درباره اعمالی بوده است که مبتلا به جامعه هستند و درباره حدود و

کفارها بوده، که در نزد آنان جز با ادله قطعی ثابت نمی‌شوند؛ بنابه این دلایل، حد اکثر به قیاس عمل کرده‌اند و در اکثر موارد آن را بر احادیث ترجیح داده‌اند (جلالی‌زاده؛ ۱۳۸۷: ۴۴).

این که تعبیر «اهل رأی» از چه زمانی بر زبان‌ها افتاده است؛ مورد اختلاف است. مشخصاً واژه «رأی» در قرآن کریم و احادیث نبوی استفاده شده است؛ اما استفاده از کلمه «رأی» به معنای متداول آن، در آثار صحابه به وفور قابل دریافت است؛ به‌گونه مثال، عبدالله بن مسعود در مسأله مفوضه (تفویض در نکاح؛ ازدواج بدون مهر) گفت: أقول فیها برأیی و یا عمر بن خطاب به کاتب خود گفت بنویس: هذا ما رأی عمر بن الخطاب و یا سخن عثمان بن عفان در خصوص عمره: إنما هو رأی رأیته؛ و یا گفته علی بن ابی‌طالب: إتفق رأیی و رأی عمر... (ابن‌قیم؛ ۱۴۲۳: ۲ / ۱۱۴)؛ سپس این تعبیر در دوره تابعین به پخته‌گی رسید و به یک قشر خاصی از اندیش‌مندان اطلاق گردید.

شاه ولی‌الله دهلوی در مورد اهل رأی می‌گفت: در زمان امام مالک و سفیان و بعد از آنان گروهی بودند که سؤال را ناگوار نمی‌دانستند و از فتوادران هراسی نداشتند و می‌گفتند: مبنای دین فقه است و باید گسترش داده شود، و از روایت احادیث رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم هراس داشتند که حدیث را به‌سوی او رفع نمایند، تا جایی که امام شعبی فرمود: علی من دون النبی، علیه‌السلام، أحب إلینا، فإن کان فیه زیاده أو نقصان کان علی من دون النبی؛ نسبت‌دادن حدیث به کسانی که پایین‌تر از پیامبر اند در نزد من بهتر است اگر در حدیث کاهش و افزایشی باشد به پایین‌تر از پیامبر نسبت داده می‌شود (۱۳۹۴: ۱ / ۴۰۴).

آنچه در کارنامه اهل رأی به شدت پُررنگ می‌نماید، تمرکز فراوان آنان بر فقه است. بدون تردید، دائرةالمعارف عظیم فقه اسلامی، مرهون تلاش‌های بی‌حساب اهل رأی است. آنان به‌صورت دقیق و حساب‌شده بر وجه فقهی اسلام انگشت گذاشتند و بر «مقاصد» و «حکمت‌ها» تمرکز بیش‌تر کردند و در طول و عرض این قرائت عقلانی، صدها عنوان کتاب پُر نکته نوشتند و نخستین کسانی بودند که با طرح مباحثی درازدامن در حوزه عبادات و معاملات، «فقه افتراضی» را ایجاد کردند (مدکور؛ ۱۹۹۶: ۱۲۷)؛ هرچند در سده‌های بعدتر کار روش‌مند اهل رأی دنبال نشد و حاشیه‌نویسی و تلخیص و تسهیل‌گرایی به رشد سرطانی فقه منجر گردید و زمینه را برای کمرنگ‌شدن سایر حوزه‌ها (به‌ویژه عقیده و اخلاق) فراهم آورد.

مکتب اهل رأی به نام‌های مدرسه اهل رأی، أصحاب رأی، فقه اهل کوفه، مکتب فقهی عراق، مدرسه عُمَریه، رأییون و رأیتیون نیز شناخته می‌شود.

۴. اهل حدیث

فقه‌های اهل حجاز و مشخصاً اهل مدینه به‌سبب عنایت و توجه ویژه‌یی که به احادیث نبوی داشتند، به نام اهل حدیث شناخته می‌شدند. آنان در اصدار حکم فقط به نصوص قرآن و حدیث

مراجعه می‌کردند و در وقت «ضرورت» به رأی می‌پرداختند (دهلوی؛ ۱۳۹۴: ۱ / ۳۹۴) و اگر نصی در قرآن و یا حدیثی در خصوص قضیه‌یی نمی‌یافتند، سکوت می‌کردند و از جواب‌دادن ابا می‌ورزیدند (خضری‌بک؛ ۱۳۸۷: ۱۲۷). از صحابه، زید بن ثابت، ام‌المؤمنین عایشه، عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر بن خطاب و از تابعین سعید بن مسیب، عروه بن زبیر، قاسم بن محمد بن ابوبکر صدیق، ابوبکر بن الحارث، عبدالله بن عتبه، سلیمان بن یسار، خارجه بن زید بن ثابت و... از جمله بزرگان این مکتب اند (واصل؛ بی‌تا: ۸۹). در قرن دوم هجری، یحیی بن سعید قطان، وکیع جراح، سفیان ثوری، سفیان بن عیینه، شعبه بن حجاج، عبدالرحمان بن مهدی، اوزاعی، لیث بن سعد و در قرن سوم علی بن المدینی، یحیی بن معین، ابوبکر بن ابی‌شیبه، ابوزرعۀ رازی، ابن جریر طبری و دیگران از جمله مشاهیر این مکتب فقهی به حساب می‌آیند (ر.ک: جلالی‌زاده؛ ۱۳۹۷: ۳۹۶ - ۳۸۴). اهل حدیث در نظر شاه ولی‌الله دهلوی به گروهی از علما گفته می‌شود که خاصاً در زمان سعید بن مسیب، ابراهیم و زهری و در زمان امام مالک و سفیان و پس از آن، توجه و انهماک به رأی را مکروه می‌پنداشتند و از کثرت فتوی خودداری می‌کردند و بیش‌ترین توجه شان به روایت احادیث پیامبر علیه‌السلام بود (دهلوی؛ ۱۳۹۴: ۱، ۳۹۴). مذاهب مالکیه، شافعیه، حنبلیه، رهاویه (پیروان اسحاق بن راهویه)، خزیمیه (شاگردان اسحاق بن خزیمه) و... از دنبال‌کننده‌گان این مکتب اند. رهبری مکتب نام‌برده با امام مالک به پایان رسید (اشقر؛ ۲۰۰۵: ۱۸۹ و ۱۹۲).

بستر پیدایش و پیشینه رأی‌گرایی

بررسی‌های تبارشناسانه حاکی از آن است که تاریخ رأی‌گرایی به زمان خود پیام‌بر اسلام برمی‌گردد. در زمانی که ایشان حیات داشتند و مصادر تشریع در وحی خلاصه می‌شد، در چندین موضع ایشان هم در گفتار و هم در رفتار خویش به پرداختن به رأی در نبود نص تصریح کردند، که به ترتیب از هر دو گونه، مثال‌هایی را نقل می‌کنیم.

الف) پیامبر علیه‌السلام حضرت معاذ بن جبل را به عنوان قاضی به یمن فرستاد. در هنگام مشایعت از او پرسید: اگر مسأله‌یی نزدت بیاورند، چه‌گونه حکم می‌کنی؟ معاذ رضی‌الله عنه پاسخ داد: بر مبنای کتاب خدا، و اگر حکم مسأله را در آن نیافتم به سنت پیام‌برش مراجعه می‌کنم و اگر در سنت هم حکمی برای آن نیافتم، بر مبنای رأی خود اجتهاد می‌کنم. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم از این پاسخ او خوش‌حال شد و به سینه او دست گذاشت و فرمود: (الحمد لله) ستایش خدای را است که فرستاده رسول خدا را موفق گردانیده به آن‌چه رسولش به آن راضی می‌شود (ابن حنبل؛ ۱۴۲۱: ۴۸ / ۲۰۲).

اهل رأی، این خوش‌نودی را به مثابه تأیید رأی توسط پیامبر علیه‌السلام می‌دانند.

ب) سعید بن مسیب از علی مرتضی روایت می‌کند که گفت از پیامبر پرسیدم: با موضوعی روبه‌رو می‌شویم که پاسخ آن را نه در قرآن و نه هم در احادیث می‌بینم؛ [در این صورت برای دریافت حکم به چه مرجعی مراجعه کنیم؟]؛ ایشان فرمودند: دانایانی از مسلمانان را گردآورید و آن مسأله را در قالب شورا به بحث گذارید و بر مبنای نظر یک نفر آن را فیصله نکنید. (نگا: اصول التشریع الاسلامی به حواله اعلام الموقعین ۱ / ۷۳ - ۷۴ و طبرانی در مجمع الزوائد؛ ۱ / ۱۷۸).

پیروان مکتب رأی این سخن پیامبر را که «مسأله نوپدید را پیش روی دانایان و آگاهان مسلمان گذارید» به مثابه تأیید رأی می‌دانند (حسب‌الله؛ ۱۹۷۶: ۹۰).

به‌منظور تنگ‌بودن مجال، مثالی از پرداختن به رأی در حیات پیامبر و مثالی هم در نخستین لحظات درگذشت پیامبر نقل می‌کنیم، تا زوایای بیش‌تر مسأله روشن شود.

الف) پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم تعدادی از یاران خود را به‌سوی بنی‌قریظه فرستاد و دستور داد که نماز عصر را در همان‌جا بخوانند. نرسیده به آن منطقه، وقت نماز عصر فرا رسید؛ تعدادی از صحابه گفتند تأکید پیامبر بر گذاردن نماز در بنی‌قریظه به‌خاطر زودرسیدن به آن منطقه بوده و به هیچ روی تأخیر نماز مدنظر ایشان نبوده و تعدادی هم با این نظر مخالفت کردند و تا زمانی که به بنی‌قریظه نرسیدند، نمازهای خویش را نخواندند. وقتی به مدینه بازگشتند و عمل کرد خود را با پیامبر شریک ساختند، ایشان با هیچ‌کدام مخالفت نکردند (زیدان؛ ۲۰۰۱: ۱۲۷ و ۱۲۸).

ب) بار دیگری که پدیده «رأی» به‌صورت کامل رخ نمود، هم‌زمان با درگذشت پیامبر اسلام بود. این نخستین‌باری بود که تمام صحابه با قضیه‌یی روبه‌رو می‌شدند که چیزی در خصوص آن در کتاب و سنت وارد نشده بود؛ در این‌جا همه متفقاً دست به دامن رأی بردند و از گذرگاه رأی، گریزگاهی پیدا کردند (سایس؛ بی‌تا: ۵۲).

بعد از درگذشت پیامبر اسلام، تا روزگار امام شافعی، دسته‌یی از اندیش‌مندان به کثرت «رأی» شهره بودند و مجموعه‌یی هم به «روایت». از شمار یاران پیامبر هم تعدادی در روایت‌گری و گروهی به رأی‌گرایی شناخته می‌شدند. در بین تابعین و اتباع تابعین نیز چنین دسته‌بندی‌هایی به دیده می‌رسید (ابوزه‌ره؛ ۱۹۴۷: ۱۰۵).

از جانب دیگر، حوادث و وقایع در عبادات و تصرفات از حیطة شمردن بدون شک خارج بود و مشخصاً برای هر حادثه و واقعه‌یی نیز نصی روشن و واضح وجود نداشت و از آن‌جایی که نصوص متناهی و وقایع غیرمتناهی بود؛ به ناچار راه رأی و اجتهاد در تاریخ تشریع گشوده شد؛ به همین خاطر بود که وقتی یاران پیامبر در مقابل حوادث نوپدید قرار می‌گرفتند و در قرآن و سنت هم پاسخی روشن و صریح برای آن نمی‌یافتند، دست به دامن رأی می‌شدند؛ اما این‌که یاران پیامبر به چه میزانی به خرد پایه می‌دادند و در قضایا بدان مراجعه می‌کردند، در بین آنان متفاوت بود، تعدادی

اندک و تعدادی بیش‌تر (ابوزهره؛ ۱۹۴۷: ۱۰۶). عمر بن خطاب، علی بن ابی‌طالب و عبدالله بن مسعود از جمله کسانی بودند که بیش‌تر به رأی می‌پرداختند و عبدالله بن عمر، عبدالله بن عمرو بن عاص و زبیر بن عوام از شمار کسانی بودند که کم‌تر به رأی رجوع می‌کردند (زیدان؛ ۲۰۰۱: ۱۲۷).

پیش‌وایان مکتب اهل رأی

به اتفاق مؤرخان، راه رأی در شریعت توسط خلیفه دوم اسلام، عمر بن خطاب، رسماً گشوده شد و توسط صحابی فقیه پیام‌بر (ص)، عبدالله ابن مسعود به بالنده‌گی رسید و در نتیجه مساعی علقمه نخعی و ابراهیم نخعی بر و بار گرفت و توسط امام شهید ابوحنیفه نعمان بن ثابت تبدیل به یک مکتب پُردامنه گردید. سواى بزرگانی که از ایشان نام‌برده شد؛ شریح بن حارث قاضی، حارث أعور، اسود بن یزید نخعی، مسروق بن اجدع همدانی و عبید بن عمرو سلمانی از بزرگان این مکتب به حساب می‌آیند (مدکور؛ ۱۹۹۶: ۱۲۶ - واصل؛ بی‌تا: ۹۰).

در ذیل به‌صورت موجز به شرح احوال نام‌آورترین ایشان می‌پردازیم:

یکم: عمر بن خطاب

نخستین کسی که از بین یاران پیام‌بر، ضمن این که خودش بر مبنای رأی فتوا صادر کرد و یاران عالم خویش را بدان توصیه کرد، امیرالمؤمنین عمر بن خطاب بود (ابوزهره؛ ۱۹۴۷: ۱۰۷). از ایشان قضایای فراوانی در تاریخ ثبت شده که بر مبنای رأی بدان فتوا داده‌اند؛ به گونه مثال، وقتی قحطی و خشک‌سالی در زمان خلافت ایشان به سراغ مسلمانان آمد و زمینه کسب‌وکار را محدود کرد و افرادی برای نجات جان خود و خانواده خود دست به سرقت زدند؛ خلیفه مسلمانان حکم «والسارق والسارقه فاقطعوا أیدیهمما جزاء بما کسبا نکالا من الله؛ المائده: ۳۸» را معطل کرد (حسب‌الله؛ ۱۹۷۶: ۱۰۱)؛ و یا در مبحث نصیبی مفروض از زکات برای مؤلفه القلوب را که بر مبنای آیه «إنما الصدقات للفقراء والمساکین والعاملین علیها والمؤلفه قلوبهم... التوبه: ۶۰» تعیین شده بود، با استدلال به «اعزاز» اسلام و «کثرت سواد مسلمانان» قطع کرد (همان؛ ۱۰۲).

در کنار این که حضرت عمر شخصاً بر مبنای رأی حکم صادر کرد، دیگران را نیز به این کار فراخواند. در فرازی از نامه‌یی که به شریح فرستاد، نوشت: «اگر چیزی برایت در کتاب خدا گیر آمد به آن قضاوت کن، نباید مردم تو را از آن باز دارند، پس اگر چنین امری پیش آمد که در کتاب خدا جوابی نداشت و نیز در حدیث رسول خدا (ص) هم جوابی برایش نبود، پس بنگر آن‌چه مورد اتفاق و اجماع گرفته به آن متمسک باش، و اگر چنین شد که نه در کتاب جوابی دارد و نه در احادیث، و نه کسی جلوتر به آن صحبت کرده است، پس یکی از دو امر را که می‌خواهی برگزین یا اجتهاد کن به

رأی خویش، سپس پیش برو و یا اگر خواستی عقب برگرد و به عقب برگشتن را برایت به‌تر می‌بینم» (دهلوی؛ ۱۳۹۴: ۱ / ۳۹۹).

گفتنی است، این رأی‌گرایی نه بدان معنا است که خلیفه دوم مسلمانان با دست باز در هر مسأله‌یی ابراز نظر می‌کرد. شعبی می‌گوید: وقتی مسأله‌یی به حضور عمر بن خطاب عرضه می‌شد، گاهی پاسخ‌دادن آن یک‌ماه در برمی‌گرفت و با صحابه در مورد آن مسأله مشورت می‌کرد (القطان؛ بی‌تا: ۲۸۹).

دوم: عبدالله بن مسعود

در بین اصحاب پیام‌بر، عبدالله بن مسعود بیش‌تر به رأی می‌پرداخت. زمانی در خصوص مسأله‌یی فتوا داد و گفت: «آن‌چه گفتیم بر مبنای رأی خودم بود، اگر درست بود از جانب خداوند است و اگر نادرست بود از جانب من و شیطان است»؛ و آن‌گاه که رأی او بر اساس نصوص واقع می‌شد، به شدت خوش‌حال می‌گشت (ابوزهره؛ ۱۹۴۷: ۱۰۶). ابن مسعود در پرداختن به رأی از خلیفه دوم مسلمانان متأثر بود و گام به گام از ایشان پیروی می‌کرد. از او نقل است که گفته بود: اگر همه مردم یک راه را به پیمایند و عمر بن خطاب راه دیگری را بپیماید، من با عمر همراه خواهم شد (سایس؛ بی‌تا: ۸۶)؛ به همین پیمانه خلیفه دوم اسلام نیز هرگاه به مسأله‌یی مواجه می‌شد، پاسخ آن را با عبدالله بن مسعود در میان می‌گذاشت. شعبی می‌گفت: عمر بن خطاب، عبدالله بن مسعود و زید بن ثابت هرگاه به مسأله‌یی برمی‌خوردند جواب آن را از هم‌دیگر می‌پرسیدند (همان: ۵۳).

سوم: علقمه نخعی

ابوشبل علقمه بن قیس بن عبدالله بن علقمه نخعی کوفی از برجسته‌ترین شاگردان عبدالله بن مسعود بود و از محضر عمر بن خطاب، عثمان بن عفان، علی ابن ابی‌طالب و ابی‌الدرداء کسب فیض کرده بود. صدایی خوش داشت و قرائات و فقه را از محضر ابن مسعود فرا گرفته بود و در حضور او آن‌قدر بالید که ابن مسعود در خصوص او گفت: «هیچ‌چیزی را نخوانده‌ام و به هیچ‌چیزی آگاهی نیافته‌ام؛ مگر این‌که علقمه آن را خوانده و بدان علم یافته است» (جمعه؛ بی‌تا: ۴۹۹). او از ابردانش‌مندان وقت خود بود، در فقه دستی بلند و قامتی برافرشته داشت. قابوس بن ابی‌ظبیان می‌گوید به پدرم گفتم: چه‌گونه پرسش‌هایت را در حالی که یاران پیام‌بر حیات داشتند، به حضور علقمه عرضه می‌کردی؟ فرمود: فرزندم، صحابیان پیام‌بر هم از علقمه سؤال‌های خویش را می‌پرسیدند. او در سال ۶۲ هجری پدرود حیات گفت (درود؛ ۱۴۳۱: ۱ / ۲۵۴).

چهارم: ابراهیم بن یزید نخعی

بوعمران ابراهیم بن یزید بن قیس نخعی، مشهور به فقیه اهل کوفه بود. فردی به شدت زاهد و متورّع بود. بر دقایق فقه تسلطی شگرف داشت و در استنباط احکام، ذهنی چابک و تیزبین؛ به سرحدی که می‌گفت: حدیثی از پیامبر علیه‌السلام را نمی‌شنوم؛ مگر این که بر آن صد مسأله را قیاس می‌کنم (ابن عبدالبر؛ ۱۴۱۴: ۲، ۸۲). آن چه شخصیت علمی او را سامان داد، رشد و تربیه یافتن در خانهداری بود که همه عالمان دین بودند. او مجلس‌المؤمنین عایشه و ابی سعید خدری را دریافته بود. علوم روایی و درایی را در مدرسه ابن مسعود فرا گرفت و در ظل تربیت آنان به چکاد فقاقت نایل آمد (مدکور؛ ۱۹۹۶: ۱۲۷).

آن استوانه بلند مکتب رأی، در سال ۹۵ هجری در زمان حکومت ولید بن عبدالملک در شهر کوفه، به ابدیت پیوست (دردور؛ ۱۴۳۱: ۱ / ۲۵۵ و ۲۵۶ - جمعه: ۵۰۰ - ۴۹۹).

پنجم: حماد بن ابی‌سلیمان

ابواسماعیل حماد بن ابی سلیمان اصفهانی کوفی، دانش‌آموخته مدرسه ابراهیم نخعی بود و مجلس انس ابن مالک را دریافته بود و از او روایت حدیث نیز داشت. امام ابوحنیفه، اسماعیل بن حماد، حکم بن عتبه، هشام دستوایی، محمد بن ابان جعفی، حمزه زیات، مسعر بن کدام، سفیان ثوری، شعبه بن حجاج، حماد بن سلمه، ابوبکر نهشلی و... از نام‌آورترین شاگردان او به حساب می‌آیند. او برای بالنده‌گی مکتب اهل رأی تلاش‌های فراوانی انجام داد و از حضور استاد خویش، ابراهیم نخعی، اساسات این مکتب را به خوبی فراگرفت و در حضورش رشد چشم‌گیری یافت، تا سرحدی که باری عبدالملک بن ایاس شیبانی از ابراهیم نخعی پرسید: سوالات خویش را بعد از شما از چه کسی بپرسیم؟ گفت: از حماد. ابن ایاس شیبانی می‌گوید: هیچ‌گاه ندیدم ابراهیم یادی از حماد کند و از او به نیکی یاد نکند.

آن اندیش‌مند بلندقامت مکتب رأی در سال ۱۲۰ هجری درگذشت (ذهبی؛ ۱۴۱۷: ۵ / ۲۳۹ - ۲۱۳).

ششم: ابوحنیفه نعمان بن ثابت

امام شهید، ابوحنیفه نعمان در سال ۸۰ هجری دیده به گیتی گشود. پنجاه‌ودو سال از عمر او در حکومت اموی‌ها و هژده سال در حاکمیت عباسی‌ها سپری شد. او به ملاقات انس بن مالک در بصره، عبدالله بن ابی اوفاد در کوفه، ابوطفیل عامر بن واثله در مکه و سهل بن سعد ساعدی در مدینه توفیق یافت. از حضور بزرگان مکتب رأی، به‌ویژه حماد بن ابی سلیمان اساسات مدرسه فقهی کوفه را فرا گرفت و سپس آن را به عالی‌ترین سطح، مدوّن و مسجّل کرد؛ به گونه‌یی که از او در تاریخ با

لقب «امام اهل رأی» یاد می‌شود (دردور؛ ۱۴۳۱: ۱، ۳۶۹). یکی از عمده‌ترین ویژه‌گی‌های او این بود که در کنار فراگیری منهج فقهی کوفه، بر اساسات فکری و فقهی مکاتب مکه، مدینه، بصره و... نیز تسلط داشت. او وقتی حکمی را صادر می‌کرد می‌گفت: ما به این رأی دست یافتیم و این نیکوترین رأیی بود که می‌توانستیم به آن دست بیابیم؛ اگر کسی به رأی دیگری رسید، رأی او برای خود او و رأی ما برای خود ما؛ و گاهی می‌گفت: اگر کسی رأی به‌تری از این عرضه کرد، آن را می‌پذیریم (همان: ۳۷۰)

ویژه‌گی‌های مکتب اهل رأی

عمده‌ترین ویژه‌گی مکتب اهل رأی، کثرت تفریع مسائل از اصول بود. این فراوانی تفریع، معلول رویارویی با حوادث جدیدی بود که از فقیه اهل رأی پاسخ می‌طلبید و او را وادار می‌کرد تا برای آن پاسخ‌های فناخت‌بخشی ارائه کند. گاه این کثرت وقایع آنان را برمی‌انگیخت تا خود را پیش از پیش برای مواجه‌شدن با پرسش‌های کلان‌تر و گزنده‌تری نیز آماده کنند، که هنوز در مقابل آن قرار نگرفته‌اند؛ به‌گونه‌یی که با یافتن اندک مجالی، از هم‌دیگر می‌پرسیدند: «أرایت لوکان کذا...» و سپس بدان پاسخ می‌دادند و از همین جهت بود که در همان زمان اهل حدیث آنان را «الأرایتیون» می‌خواندند و اگر در شهر دیگری فرد ناشناخته‌یی را می‌دیدند، در نخستین پرسش از او می‌پرسیدند: أعرافی أنت؟ (القطان؛ بی‌تا: ۲۹۱). برخلاف اهل حدیث که هیچ‌گاه در خصوص مسایلی که با آن روبه‌رو نشده بودند بحث نمی‌کردند و اگر کسی از ایشان سؤالی می‌پرسید و پاسخ آن را در قرآن و یا حدیث نمی‌یافتند، سکوت می‌کردند و از ارائه پاسخ خودداری می‌نمودند (همان: ۲۹۲).

یکی دیگر از بارزترین ویژه‌گی‌های مکتب اهل رأی، قَلت روایت حدیث توسط ایشان است. ایشان برای پذیرفتن احادیث معیارهای فراوانی را گذاشته بودند، تا به این طریق جلو واردشدن احادیث موضوعی را در ساحت مباحث دینی بگیرند. اهل رأی به تبعیت از ابن مسعود و ایشان به پیروی از عمر بن خطاب، با وسواس و احتیاط شگفت‌انگیزی با احادیث نبوی مواجه می‌شدند؛ از همین جهت بود که وقتی حدیثی در نزد ایشان معیارهای صحت را تکمیل می‌کرد و به اعتبارسنجی لازم می‌رسید، بر آن ده‌ها مسأله را تفریع می‌کردند.

کوفه، مأمنِ اهل رأی

کوفه در زمان خلافت علی بن ابی‌طالب^(رض) به عنوان پایتخت خلافت اسلامی تعیین گردید و دارالخلافة به‌صورت رسمی از مدینه به کوفه منتقل گردید (واصل؛ بی‌تا: ۹۰). در طول تاریخ، نام اهل رأی با نام شهر کوفه گرهی مستحکم خورده است، به اندازه‌یی که گاهی از آنان با عنوان «اصحاب مدرسه کوفه» نیز یاد شده است. عمده‌ترین عاملی که این مکتب در کوفه پایه گرفت و

انتشار یافت، حضور و وجود حدود سه صد تن از اصحاب شجره و هفتاد نفر از اهل بدر و تعداد زیادی از مهاجرین و انصار به شمول علی‌ابن‌ابی‌طالب، عبدالله بن مسعود، ابوموسیٰ اشعری، سعد بن ابی‌وقاص، عمار بن یاسر، حذیفه بن یمان، انس بن مالک و... بود (اشقر؛ ۲۰۰۵: ۱۷۵ - جمعه؛ بی‌تا: ۵۰۵). عبدالله بن مسعود در زمان عمر بن خطاب و به دستور خود ایشان به کوفه آمد و بر اساس تأثیری که از نهج فکری عمر بن خطاب داشت، به تربیه شاگرد و انتشار مسائل پرداخت که بعدها شاگردان ایشان رهبران حرکت رأی شدند و با نام اهل رأی متمایز گردیدند. بدون تردید، مؤسس مکتب فقهی کوفه و هسته‌گذار جنبش «رأی» در عراق، عبدالله بن مسعود است (مذکور؛ ۱۹۹۶: ۱۲۶ - جمعه؛ بی‌تا: ۵۰۷)؛ از طرفی دیگر، مذاهب نوپیدا و اندیشه‌های سست‌بنیاد نیز به خاطر توثیق آرای مذاهب خود نیز دست به وضع احادیث زده بودند، که این مسأله نیز حساسیت در گزینش احادیث و نحوه استنباط حکم از آن احادیث را دشوار کرده بود و از فقیه می‌طلبید تا درایت را در کنار روایت گذارد و در پرتو رأی و روایت به اصدار حکم پردازد. عامل دیگری که عراق را مأمن اهل رأی قرار داد، مواجه شدن با تمدن فارس بود (همان: ۳۹۰). تمدنی که اندیشه‌ها و افکار زیادی را نظم و نسق داده بود و افراد با افکار مختلف و پرسش‌های متفاوت با عالمان مسلمان مقابل می‌شدند، این مسأله باعث می‌شد که بیش‌تر رو به رأی بیاورند. کوفه در دامن خود فقیهان رأی‌گرای پرشماری را پرورش داد و صدها مفتی، قاضی، محدث و مفسر نام‌آور را به بالنده‌گی رساند.

اختلاف‌های اهل حدیث با اهل رأی

یکی از کارهایی که خلیفه دوم اسلام برای گسترش دانش و تحکیم پایه‌های مباحث فقهی در مرکز خلافت اسلامی، مدینه منوره، انجام داد، این بود که از کبار صحابه تقاضا کرد تا از مدینه منوره بیرون نروند. در مسایلی که مطرح می‌شد و نیاز بود تا جمعی به پاسخ‌دادن به آن پردازند، بزرگان صحابه در مشوره با هم‌دیگر آن را فیصله می‌کردند. وقتی امیر مسلمانان به شهادت رسید بزرگان صحابه نیز هر کدام به شهرهای مختلف برای گسترش دین و دانش سفر کردند، که سپس آرا و نظریات هر کدام آنان تبدیل به یک مدرسه شد (ابوزهره؛ ۱۹۴۷: ۱۰۸). آنانی که در مدینه منوره ماندند، بعدها به نام «اهل حدیث» شناخته شدند و آنانی که در محوریت عبدالله بن مسعود در عراق گردآمدند، به نام «اهل رأی» در تاریخ از ایشان نام برده شد؛ اما در دوره تابعین و اتباع تابعین، این تفاوت نگاه، به شگاف‌های عمیقی بدل شد که حتا تا سرحد حواله‌کردن سخنان درشتی نسبت به هم‌دیگر نیز پیش رفت (جمعه؛ بی‌تا: ۵۱۶ - ۵۱۴).

باری، وقتی سخن اختلاف بین اهل حدیث و اهل رأی به میان می‌آید؛ این‌گونه تصور می‌شود که اهل رأی به هیچ‌روی، روی به روایت نمی‌آوردند و اهل حدیث برعکس، هیچ‌گاه راه به رأی باز

نمی‌کردند. با بررسی‌دن دقیق آرای هر دو نحله، به خوبی دانسته می‌شود که در این بین «اختلافی» نبوده؛ بل که آن چیزی که وجود داشته است، «تفاوت» بوده است؛ بزرگان این دو مکتب در نوع روبه‌روشدن با پدیده‌ی رأی در ساحت دین دچار تفاوت دیدگاه بودند. اهل حدیث با احتیاط بیش‌تر و تأنی و تأمل افزون‌تر، سعی می‌کردند از درافتادن در اشتباه محتمل خود را کناره‌کنند؛ اما اهل رأی برای بازکردن گره‌های فروافتاده بر سر راه مردم رو به رأی می‌آوردند و بعد از این‌که حکمی را در پرتو رأی بیان می‌کردند و سپس متوجه می‌شدند که آن مسأله را پاسخی نادرست داده‌اند؛ بدون درنگ از آن فتوا برمی‌گشتند و سخن راست و درستی را که بدان دست یافته بودند بیان می‌کردند (ابوزهره؛ ۱۹۴۷: ۱۰۹). حتا در دهه‌های بعدی که تفاوت دیدگاه، به اختلاف بواح در بین اهل حدیث و اهل رأی بدل شد، در آن زمان نیز اساس اختلاف بر احتجاج بر سنت نبود؛ بل در نحوه‌ی مواجه‌شدن با عقل و تفریع مسائل در پرتو رأی بود. اهل حدیث در حالت اضطرار به سراغ رأی می‌رفتند، درست مانند انسان مضطر، که در حالت اضطرار به حکم شرع دست به خوردن مردار می‌زند. به همین ترتیب به خود اجازه نمی‌دادند تا در خصوص فقه افتراضی حکمی صادر کنند و یا از آن سخنی بر زبان آورند؛ برعکس اهل رأی که به کثرت در مسایلی که به حدیث صحیح دست نمی‌یافتند، فتوا می‌دادند و تنها به مسائل فقه واقع هم بسنده نمی‌شدند و مباحث و مسائل درازدانی را در گستره‌ی فقه افتراضی نیز مطرح می‌کردند (ابوزهره؛ ۱۹۴۷: ۱۰۹).

اختلافات کامل و روشن بین اهل حدیث و اهل رأی درست در مرحله‌ی سوم تشریع اسلام «عصر ائمه و مجتهدین» بروز کرد. در این دوره دسته‌بندی‌هایی صورت گرفت که اهل سنت را در دو صف متمایز قرار داد؛ صف اهل حدیث و صف اهل رأی، مکتب حجازیان و مکتب عراقیان.

نقدهای اهل حدیث بر اهل رأی

در کنار این‌که تعداد زیادی از صاحب‌نظران از مواضع اهل رأی دفاع می‌کردند و یا عملاً پیرو خط فقهی آنان بودند؛ عالمان زیادی بر آرای آنان نقدهای جان‌دار و پردامنه‌یی را نیز مطرح می‌کردند؛ به‌گونه‌ی مثال، اهل حدیث، بازکردن پای رأی در سرای شرع را مخالفت از راه صحابه‌ی پیام‌بر می‌دانستند (اشقر؛ ۲۰۰۵: ۱۷۳)؛ و برای اثبات بطلان راه اهل رأی به احادیثی نیز استناد می‌کردند که از آن شمار، یکی هم این حدیث بود.

«روی مالک الأشجعی أن رسول الله ﷺ قال: تفرق أمتی علی بضع وسبعین فرقة، أعظمها فتنة قوم یقیسون الدین برأیهم، یحرمون ما أحل الله، و یحلون ما حرم الله» (نگا: طبرانی الکبیر، ۹۰/۱۸؛ حاکم «مستدرک»، ۴/۴۳۰).

اهل حدیث می‌گفتند که «سنت»، پاسخ‌گوی تمام پرسش‌های مردم است و به هیچ‌روی نیازی به «رأی» نیست (الجزوی؛ ۱۴۲۳: ۱ / ۷۷). آنان می‌گفتند مذهب فقهی کوفه از آن جهت رأی‌بنیاد است که بزرگان آن به احادیث دست‌رسی کاملی نداشتند و به علت دوربودن از محبط وحی، مجبور شدند رو به رأی آورند. بزرگان مدرسه حجاز، استدلال می‌کردند که اگر «رأی» در شرع محمود می‌بود، در آیه ۵۹ سوره النساء، خداوند نمی‌گفت: فَرَدَّوْهُ اِلَى اللّٰهِ وَالرَّسُولِ؛ بل که می‌گفت: فَرَدَّوْهُ اِلَى اَرَائِكُمْ. اهل رأی؛ اما در پاسخ به این نقد می‌گفتند: مراد از اطاعت الله و اتباع پیامبر در مواردی است که در آن نصی از کتاب و سنت وجود داشته باشد و ارجاع مسأله به خدا و پیامبر در وقت نزاع، به معنای دوری‌جستن از پیروی هوای نفس و وجوب رجوع به امر مجازی است که از ظاهر نصوص پوشیده بوده و با تطبیق قواعد، کنار هم نهادن امور مشابه، توجه به سوی مقاصدی که شارع از تشریع آن داشته و... به دست می‌آید؛ تمام این موارد دقیقاً به معنای برگشتاندن مسأله به خداوند و پیامبر است. باری، اگر مراد از رد مسأله منازع‌فیه دوباره به کلام خدا و پیامبر باشد؛ در آیه تکرار بدون فایده به مشاهده می‌رسد و این‌هم به کلی از اسلوب قرآن حکیم به دور است که بر مدار عدم فایده موضوعی را بیان نماید (حسب‌الله؛ ۱۹۷۶: ۹۰).

یکی دیگر از مواردی که بزرگان مکتب حجاز بدان استدلال می‌ورزیدند، آیه «إِنَّا أَنزَلْنَاهُ إِلَى الْكِتَابِ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ» (النساء: ۱۰۵) بود؛ آنان می‌گفتند اگر رأی مشروع و مجاز می‌بود، در این آیه به جای «بما أَرَاكَ اللَّهُ»، می‌گفت: «بما رَأَيْتَ أَنتَ» (حسب‌الله؛ ۱۹۷۶: ۸۸ و ۸۹).

اهل رأی، در پاسخ به این ایراد، به حدیث حضرت معاذ استدلال می‌جستند و پرداختن به رأی محمود را دقیقاً مصادق «بما اراک الله» می‌دانستند.

اهل حدیث برای اثبات مدعای خود اقوالی از صحابه و تابعین را نیز نقل می‌کردند که در آن اقوال، رأی‌گرایی مذموم و ناپسند گفته شده بود. اهل رأی در پاسخ به آنان، این دسته اقوال را به نکوهیده‌بودن رأی باطل و غیر مجاز حمل می‌کردند (جمعه؛ بی‌تا: ۱۳).

یکی از خطاهای شایعی که در آثار بیش‌ترین نویسنده‌گانی که در خصوص چونی و چه‌گونی ایجاد مکتب رأی و به بالنده‌گی رسیدن آن در کوفه طرح شده، بُعد مکانی کوفه از محبط وحی (مکه و مدینه) دانسته شده و قلت روایت اهل رأی را، به قلت صحابیان پیامبر در کوفه گره زده‌اند؛ در حالی که به هیچ روی چنین نبوده است. درست زمانی مکتب رأی در کوفه به بالنده‌گی رسید که کوفه توسط خلیفه چهارم اسلام به عنوان مرکز خلافت اسلامی تعیین گردید و تعداد پر شماری از صحابه پیامبر در آن رحل اقامت افکندند. پیش‌تر از آن نیز بزرگانی چونان عبدالله بن مسعود، سعد بن ابی وقاص، عمار بن یاسر، ابوموسی اشعری، مغیره بن شعبه، انس بن مالک، حذیفه بن یمان، عمران بن

حصین و ... در آن‌جا زنده‌گی می‌کردند؛ از طرف دیگر، نام‌بردارترین مجتهد در حجاز، امام مالک بود؛ در حالی که فقه او علی‌رغم کثرت روایت حدیث از جریان فقهی اهل رأی متأثر بود؛ اگر عنصر محیطی را در به‌وجود آمدن این مکاتب مؤثر بدانیم، مسأله تأسیس مذهب حنبلی توسط امام اهل حدیث، احمد بن حنبل، در عراق را چه‌گونه توجیه می‌کنیم؟ (الزرقا؛ ۱۴۱۸: ۱ / ۱۹۷)؛ و یا برعکس این، بودن ربیع بن عبدالرحمان، استاد امام مالک را که به ربیع‌الرأی نیز مشهور بود و در مدینه می‌زیست و بر اساس مکتب اهل رأی سلک می‌کرد؛ چه پاسخی می‌دهیم؟ و یا عامر شراحیل که برعکس، در کوفه زنده‌گی می‌کرد و رأی‌گرایی را ناپسند می‌شمرد؟ (زیدان؛ ۲۰۰۱: ۱۳۸ - سائیس؛ بی‌تا: ۸۷). قطعاً محض‌بودن در کوفه و مدینه، باعث اهل رأی و اهل حدیث شدن افراد نمی‌گردید. در این‌جا دلایل بی‌شمار دیگری برجسته بود که قسمت اعظم آن را باید در نوع مواجهه‌شدن با متن جست‌وجو کرد. بدون تردید، بیش‌تر احکام در مصادر شریعت مجمل ذکر شده که فهم و استنباط احکام از آن نیازمند فکر و تأمل و به‌کارگیری خرد انسانی در آن است و یا الفاضلی که معانی متعددی را آینده‌دار اند و یا مباحث حقیقت و مجاز در الفاظ نصوص، تعارض و ترجیح بین ظواهر نصوص، اختلاف در مفاد امر، اعمال نص به اطلاق و تقیید، دسترسی و عدم دسترسی فقیه به سنت، نوع مواجهه با مفهوم روایت، اختلاف محیط و عادات و عرف و ... که هر کدام این موارد می‌تواند دلایلی برای به وجود آمدن این اختلافات باشد (مدکور؛ ۱۹۹۶: ۱۳۱ - ۱۲۷)؛ از طرف دیگر، وقتی در هر مسأله‌یی مبنا بر اجتهاد یک مجتهد باشد، قطعاً اختلاف روی می‌دهد؛ چه که داشته‌ها و برداشته‌های هر فقیه نسبت به دیگری فرق می‌کند و توانایی علمی، قوه استنباط، عمق ملكة فقهی، بضاعت فکری و ... هر فرد نسبت به فرد دیگر کاملاً متفاوت می‌باشد (زیدان؛ ۲۰۰۱: ۱۲۸).

نتیجه‌گیری

از آن‌چه بر قلم آمد، به‌خوبی دانسته شد که رأی‌گرایی در تاریخ اسلام، توسط پیام‌بر عظیم‌الشان اسلام و در پرتو ارشادات ایشان پایه یافت و با مساعی یاران آن جناب، به‌ویژه عمر بن خطاب و عبدالله بن مسعود، بر و بار گرفت و با تلاش‌های علقمة نخعی و ابراهیم نخعی رشد یافت و حماد بن ابی‌سلمان آن را بر ستیغ کمال نشاند و امام ابوحنیفه آن را بدل به یک مکتب شکوهمند فقهی کرد؛ بر همان اساس، فقه حنفی امروزه یگانه یادگار آن مکتب پُرحاشیه است. از عمده‌ترین دست‌آوردهای این مکتب فقهی، به تأسیس فقه افتراضی، نظام‌مند کردن فقه، رأی‌گرایی و غایت‌انگاری در مسائل، بسط و نشر مباحث فقهی و ... می‌توان اشاره کرد؛ آن‌چه آنان را در برابر اهل حدیث قرار داد، کثرت رأی و قلت روایت ایشان در ساحت مباحث دینی بود. آنان، چونان جمهور فقیهان، مصادر نخستین صدور احکام را در قرآن، سنت و اجماع منحصر می‌دانستند و در قضایای نوپدید که حکمی برای آن

در مصادر نام‌برده نمی‌یافتند، در پرتو رأی / قیاس فتوی می‌دادند. علی‌رغم تفاوت‌های فراوانی که در بین آنان و اهل حدیث وجود داشت، مشترکات زیادی نیز در بین آرای آنان به دیده می‌رسید؛ به‌گونه‌ی مثال، هر دو مکتب، رأی را به محمود و مذموم قسمت می‌کردند و از رأی خود بنیاد برحذر می‌داشتند و در صورت وجود نصی روشن و پخته، به‌سوی رأی و قیاس راه باز نمی‌کردند. رأیی که اهل رأی بدان می‌پرداختند، در پرتوِ نصوصی بود که اگر جلوه‌های آن را در «عبارت» و «صراحت» نص نمی‌یافتند، آن را از روی «اشارت» و «دالت» نص، مورد خوانش قرار می‌دادند.

سرچشمه‌ها

۱. قرآن کریم.
۲. ابن حنبل، أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن أسد الشیبانی. (۱۴۲۱ ق - ۲۰۰۱ م). **مسند الإمام أحمد بن حنبل**. المحقق: شعيب الأرنؤوط - عادل مرشد. بيروت: مؤسسة الرسالة.
۳. ابن عبدالبر، ابوعمر يوسف. (۱۴۱۴ ق - ۱۹۹۴ م). **جامع بیان العلم وفضله**. عربستان سعودی: دارابن‌الجوزی.
۴. ابوزهره، محمد. (۱۹۴۷ م). **ابوحنیفه؛ حیات و عصره، آراؤه و فقهه**. دارالفکر العربی.
۵. اشقر، عمر سلیمان. (۲۰۰۵ م). **المدخل إلى الشريعة والفقه الاسلامی**. اردن: دارالنفائس.
۶. جلالی‌زاده، جلال. (۱۳۸۷ خ). **مبادی و اصطلاحات اصول فقه**. تهران: انتشارات احسان.
۷. _____ (۱۳۹۷ خ). **تاریخ فقه و فقهها**. تهران: انتشارات احسان.
۸. جمعه، ادريس. (بی‌تا). **رأی و أثره فی فقه الاسلامی**. قاهره: داراحیاء الکتب العربیه.
۹. الجوزی، أبی عبدالله محمد بن أبی‌بکر (معروف به ابن‌قیّم). (۱۴۲۳ ق). **إعلام الموقعین عن ربّ العالمین**. عربستان سعودی: دارابن‌الجوزی.
۱۰. حسب‌الله، علی. (۱۳۹۶ ق - ۱۹۷۶ م). **أصول التشريع الاسلامی**. مصر: دار‌المعارف.
۱۱. خضری‌بک، محمد. (۱۳۸۷ هـ - ۱۹۶۷ م). **تاریخ التشريع الاسلامی**. بیروت: دارالفکر.
۱۲. ذردور، الیاس. (۱۴۳۱ هـ - ۲۰۱۰ م). **تاریخ الفقه الاسلامی**. بیروت: دار ابن‌حزم.
۱۳. دهلوی، شاه ولی‌الله. مترجم: حسین‌پور، محمدیوسف. (۱۳۹۴ خ - ۱۴۳۶ ق). **حجة الله البالغة**. تربت جام: انتشارات شیخ‌الاسلام (نشر برقی، گرفته شده از مکتبه القلم).

۱۴. ذهبی، شمس‌الدین محمد بن احمد بن عثمان. (۱۴۱۷ هـ - ۱۹۹۶ م). **سیر أعلام النبلاء**. بیروت: مؤسسة الرسالة.
۱۵. الزرقا، مصطفی احمد. (۱۴۱۸ هـ - ۱۹۹۸ م). **المدخل الفقهي العام**. دمشق: دارالقلم.
۱۶. زیدان، عبدالکریم. (۲۰۰۱ م). **المدخل لدراسة الشريعة الاسلامية**. اسکندریه: دار عمر بن الخطاب.
۱۷. سایس، محمد علی. (بی‌تا). **تاریخ الفقه الاسلامی**. بیروت: دارالکتب العلمیه.
۱۸. سعدی، مصلح‌الدین. تصحیح: فروغی، محمدعلی. (۱۳۸۵ خ). **کلیات سعدی**. تهران: انتشارات هرمس.
۱۹. القطان، مناع بن خلیل. (بی‌تا). **تاریخ التشريع الاسلامی**. قاهره: مكتبة وهبه.
۲۰. مدکور، محمد سلّام. (۱۹۹۶ م). **المدخل للفقه الاسلامی**. قاهره: دارالکتب الحديث.
۲۱. واصل، نصر فريد محمد. (بی‌تا). **المدخل الوسيط لدراسة الشريعة الاسلامية والفقه والتشريع**. عراق: المكتبة التوفيقية.